طلیعه

غیبت عقلانیت سیاسی

محمد صادقی

۱. رضا نیازمند که از مدیرهای توانا و خوش‌فکر دوره پهلوی است و در راه‌اندازی و سامان‌دادن به وضعیت صنایع و کارخانه‌های کشور نقش مهمی داشته، در کتاب «تکنوکراسی و سیاست‌گذاری اقتصادی در ایران» و در بخشی که به خاطره‌هایی از شورای اقتصاد می‌پردازد، به نکته‌ای درباره مواجهه محمدرضاشاه با وزیرها و متخصص‌ها و چگونگی رفتار با آنها اشاره می‌کند که بسیار جای اندیشیدن دارد: «شاه دارای حافظه‌ای قوی‌العاده قوی بود. در ابتدا من تصور می‌کردم که حافظه قوی صفت خوبی است، ولی به‌تدریج متوجه شدم که این صفت برای شاه کلی‌گویی موجب می‌شود که استعداد تحقیقی و استدلالی را از شاه بگیرد و شاه را به جای اینکه دقت‌کننده بکند تا در هر موردی به قسمت استدلالی مغز خود رجوع کند، او را تبدیل به فردی کرده است که متکی به حافظه خود است». سپس می‌افزاید که برخورداری شاه از قدرت حافظه موجب می‌شده که در هنگام بحث و گفت‌وگوهای معمولی، نسبت به وزیرها و نخست‌وزیر برتری یابد زیرا اگر یک کارشناس را می‌خواندند یا دقت می‌توانسته آن را به ذهن خود بسپارد و به‌ویژه اگر وزیر یا کارشناسی تازه‌وارد در نشست‌ها شرکت می‌کرده و از آمادگی لازم هم برخوردار نبوده یا تکرار آمار و ارقام آن فرد به لحاظ اطمینان به صحت اطلاعاتی بمیران می‌کرده تا برتری خود را نمایش دهد. اما نیازمند می‌گوید: «در مواردی که درباره مطالب مشکل و غیرمعمول بود و مشکل فقط از وزرا و استدلال و استقلال رای باید حل شود، شاه بسیار ناتوان بود و در مقابل استدلال وزیری کاردان قدرت تحمل نداشت. در چنین مواردی تسلیم‌شدن برای شاه مشکل بود و اگر تسلیم استدلال وزیرش می‌شد از او وزیر کینه به دل می‌گرفت و به زودی او را طرد می‌کرد». یعنی اگر هم می‌دانسته وزیری از دانش و تجربه خوبی برخوردار است و با رای و تصمیم او نمی‌تواند مقابله کند، به بهانه‌تراشی و عیب‌جویی روی می‌آورده و اگر آن فرد کوتاه نمی‌آمد، با بیان این جمله که «شما از کنار باد خسته شده‌اید!» در زمان مناسب او را برکنار می‌کرده است. اکنون اگر درباره چنین رفتارها و برخوردهایی بیشتر بیندیشیم، آشکار است او که رئیس‌جمهور و نایب نخست‌وزیر بود، در کتاب «تاریخ سیاسی بیست‌وپنج‌ساله ایران» و بر پایه گفت‌وگوی نیمه‌کتاب با او آمده است: محمدرضاشاه و دکتر صدیقی پنج‌بار با هم ملاقات می‌کنند که سه تا از آن ملاقات‌ها با حضور علی امینی، عبدالله انتظام و محمدعلی وارسته برگزار می‌شود؛ بلکه توافقی برای تشکیل دولت انجام بدهد. او در آن مذاکره‌ها شرط‌هایی را (اجرای کامل قانون اساسی، تفکیک قوای سه‌گانه، لغو محاکم اختصاصی و ماندن شاه در ایران) برای پذیرفتن مسئولیت نخست‌وزیری با محمدرضاشاه در میان می‌گذارد. همچنین در آن گفت‌وگو توضیح می‌دهد که مقصودش از ماندن شاه در ایران ادامه سلطنت او نبوده (زیرا شاه ماندنی نبوده) ولی ماندن شاه را برای ادامه کشور و نظارت بر نیروهای نظامی لازم می‌دانسته تا انتقال قدرت با برگزاری همه‌پرسی صورت گیرد. اما شاه که از اراده و شهامت اخلاقی برای تغییر رفتار و پذیرفتن مسئولیت‌هایش برخوردار نبوده، مهم‌ترین شرط دکتر صدیقی را نمی‌پذیرد و ماندن گذشته «فرار از بحران» را ترجیح می‌دهد. شرط‌هایی که دکتر صدیقی در قامت سیاست‌مداری کاردان و اخلاق‌گرا با شاه در میان می‌گذارد، نشانه عقلانیت سیاسی اوست هرچند فرار از تحمل شاه به نظر آید! اما این مذاکره، بسیار دیرهنگام و زمانی انجام می‌شود که دغدغه اصلی شاه بیش از هر چیزی خارج‌شدن از کشور است. آن هم در زمانی که بروز بحرانی بزرگ هم‌نشینی او و دکتر صدیقی را امکان‌پذیر می‌کند اما دیگر حتی سخن مستدل دکتر صدیقی از صندلی مقابل شاه هم به گوش او نمی‌رسد!

مرتضی الویری در گفت‌وگو با «شرق»، روند مبارزات انقلابیون را روایت کرد

پس از ۱۷ شهریور، رفتن شاه را باور کردیم

عکس: اصغر جدیدی شرق

حسین سخندان: انقلاب یا اصلاح؟ موضوعی که هنوز هم در ادبیات سیاسی کشورما در قرن ۲۱، با پاسخ‌های متفاوتی مواجه می‌شود. آیا رژیم سابق ایران هم می‌توانست با لحاظ‌کردن فاکتورهایی که رضایت را در مردم ایجاد می‌کند، به بقای خود امید ببندد؟ در آستانه سی‌وششمین سال پیروزی انقلاب، مرتضی الویری از مبارزان سیاسی پیش از انقلاب، با این محور به گفت‌وگو با «شرق» نشست که در ادامه می‌آید.

■ ورود به مبارزه، در زمانی رخ می‌دهد که یک فرد احساس می‌کند راهی جز استفاده از آخرین ابزارها برای رساندن صدای بخشی از جامعه وجود ندارد. رویکرد شما برای ورود به این حوزه چه بود؟

سال ۳۳ بود که وارد مبارزه شدم. پیش از من دوستان دیگری نظیر جزب ملل اسلامی حتی پیش از آغاز دهه ۴۰، فعالیت‌هایی در این حوزه داشتند که البته پیش از انقلاب هم فعالیت‌هایی بود. یکم هنوز هم وقتی به آن مقطع و اتفاقات آن دوران فکر می‌کنم می‌بینم هیچ افقی برای مبارزات دموکراتیک پیش‌روی ما قرار نداشت.

■ یعنی اصلاحات را انجام‌شدنی نمی‌دانستید؟

شاید امروز تصور آن برای شما کمی آن مقطع را تجربه نکرده‌اید، کمی دشوار باشد اما واقعا راه برای هر تغییر بسته شده بود. اگر بخواهم خودم‌ها را به صورت تفکیک‌شده بررسی کنم، در حوزه اقتصاد ما شاهد تسلط «خانواده هزار فامیل» بر این حوزه بودیم. تبعیض و اختلاف طبقاتی در اوج خارق‌العاده قرار داشت و فاصله بین اطرافیان برخوردار و تهیدست، به بالاترین میزان رسیده بود. من برای اینکه مخاطبان بهتر این موضوع را درک کنند، آمار و ارقام اقتصادی برای آن مقطع ارائه می‌کنم. «ضریب جینی» به عنوان شاخص شکاف درآمدی، بالای ۰.۵ درصد بود و دهک بالای خانوار، ۲۸ برابر دهک پایین درآمد داشت.

■ اما در مقطعی، ما نفت ۴۰ دلاری را تجربه کردیم.

اتفاقا بهای نفت خام، کارکرد معکوس داشت و وقتی جهار برابر شد و شاه اقدام به اصلاح برنامه پنجم توسعه کرد، جوج توجهی به نظر کارشناسان رسانه‌های برنامه و بودجه وقت نداشت.

■ او نوعی بدبینی ذاتی به کارشناسان این سازمان داشت.

له، او معتقد بود آنها تحت‌تاثیر کمونیسم قرار دارند و دیده‌گاه‌های جپ اقتصادی دارند درحالی‌که خودش را یک لیبرال می‌دانست! در مقطع، دلارهای نفتی را خرج وارداتِ گسترده کالاهای مصرفی کرد و اولین تجربه تلخ «تورم توام با رکود» و «بیماری هلندی» در آن مقطع در اقتصاد ایران دیده شد. کشتی‌های خارجی مرتب دیده می‌شوند که در بنادر جلب‌فارس ایران پهلو می‌گیرند و معطل تخلیه کالا هستند. پس من به عنوان کسی که اطلاعات محدود اقتصادی داشتم، حس می‌کردم سیستم موجود پذیرای نظرات اصلاحی نیست. اگر به حوزه سیاسی بخواهم اشاره کنم، شاه حتی به مجلسی که با دخالت مستقیم دربار شکل داده می‌شد، اجازه دخالت در امور نمی‌داد.

■ اما به هرحال فعالیت‌های اقتصادی هم صورت گرفته بود که باعث رضایت نسبی طبقه متوسط و کارکنان دولت شده بود. شما نمی‌توانستید بر این حوزه‌ها متمرکز شوید و به اصلاح فکر کنید؟

باید سؤال را این‌طور بپرسید. آیا سیاست‌های اقتصادی رژیم شاه درست و در جهت توسعه متوازن و پایدار بود یا اینکه مشکلات اقتصادی موجب انقلاب شد؟ در پاسخ می‌گویم باید بین شاه و دولت، تفاوت قائل شد. اوج شاه با کارشناسان کشور در سال ۵۳ قابل مشاهده است. من با کارشناسان آن مقطع سازمان برنامه‌وبودجه صحبت کردم. ماجرا از این قرار بوده که شاه دوست داشت مثل سیاست‌های دولت احمدی‌نژاد، دلارهای حاصل از فاش‌شدن نفت را بی‌برنامه به واردات کالاهای مصرفی اختصاص دهد و سازمان برنامه مقابلش بود. البته آن موقع زور شاه نرسید که سازمان را منحل کند. اما صراحتا می‌گفت تعدادی کمونیست را در آنجا جمع کرده‌اید تا چوب لای چرخ مملکت بگذارید! به‌هرحال از سال ۳۸ تا ۵۶، بیش برنامه توسعه اجرا و ۸۷ میلیارد دلار هزینه شد. نرخ بی‌کاری به‌یک‌دهم و نرخ رشد اقتصادی هم دورقمی بود. اینکه تورهج درآمدها متوازن بود یا نه، سرفصل دیگری است. اما آنچه مدنظر من است، این است که شخص شاه عمدتا مخالف برنامه‌ریزی بود و می‌خواست قدم‌زمانیه دیده‌اهدای خود را تحمیل کند. اما درباره سؤال شما، آنچه مردم ایران پیش از جیب، زندگی و معیشت به آن اهمیت می‌دهند، حرمت شخص و احترام به انسان‌ها و آزادی‌های آنان است. بسیاری از مردم همچه دیدند که در این حوزه به بازی گرفته شده‌اند. هنوز صدای جیغ و ناله زندانیانی که تازه به این جرم شلاق می‌خوردند که چهارم آبان (تولد شاه) شکلات و بسکوییت اهدایی را نپذیرفته بودند، در گوش من است.

■ اما تصور شاه این بود که اکثریت جامعه به دنبال رفاه اقتصادی و آزادی فرهنگی هستند و موضوع زندانیان سیاسی چندان مهم نیست؟

تعدادی از مردم در بعد سیاسی به‌شکل ویژه فعال بودند. اما تعداد زیادی هم ارزش‌های مدرنی را مالک می‌دانستند و در هرکار اجتماع، از وقایع مطلع می‌شدند. اتفاقا بدم هست در جامعه مذهبی، مساجد و محافل، شاه به عنوان چهره مذهبی تلقی نمی‌شد، بلکه تصور عکس وجود داشت. منتها می‌گفتند رضاشاه با قدمای تلقی عمل می‌کرد و فرزندش، روش‌های جدید را دنبال می‌کند.

■ با توجه به اینکه فضای نسبتا بازی در آن مقطع وجود داشت، این نباید باعث کنترل اعتراضات می‌شد؟

من می‌توانم جدا از حوزه سیاست و اقتصاد، به حوزه فرهنگ هم اشاره کنم که امید هیچ اصلاحی را باقی نمی‌گذاشت. بیشتر مردم ایران به آموزه‌های اسلامی پایبند هستند. وقتی در مراسم تاج‌گذاری، شاه و همسرش علنی شراب‌خواری می‌کنند یا در جشن «هنر شیراز»، آن رفتارهای زشت صورت می‌گیرد، جز تقابل با فرهنگ جامعه، چه تعبیری می‌توان از آن داشت؟ آیا این اقدامات مردم را به سمت مبارزه سیاسی و تغییر رژیم سوق نمی‌داد؟ شاه مجلس بیستم را منحل کرد چون فقط یک نفر - «الهیار صالح» - به عنوان مستقل وارد آن شده بود. زندان‌ها هم پر بود از مخالفان شاه. در حوزه خارجی هم شاه تابع جنبه قدرت خاص بود و موضع مستقلی نداشت. همه اینها این پیام را می‌داد که هیچ راهی برای اصلاح از طریق رای مردم وجود ندارد.

■ و شما برای مسلحانه را تنها راه باقی‌مانده می‌دانستید؟

الزاما برانداری، مترادف با مبارزه مسلحانه نیست. برخی این دو را لازم و ملزوم هم فرض می‌کردند. مبارزان زمان شاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد به‌پوزه پس از دستگیری اعضای نهضت آزادی در سال ۴۳، تقریبا همه به این نتیجه رسیدند که مبارزه در جارچوب نظام موجود راه به جایی نمی‌برد و تنها روش برانداری جواب خواهد داد. در اینجا عده‌ای معتقد بودند این اقدام از طریق مسلحانه انقلاب است و عده‌ای هم به دنبال کارهای سیاسی و فرهنگی بودند و هدف هر دو دسته، سرنگونی نظام پهلوی بود. برداشت من از صحبت‌های مرحوم آقای بازرگان در آن دادگاه معروف، لزوما رفتن به سمت حرکت مسلحانه نیست. بلکه ایشان اعلام کرد اصلاح ساختار دیگر غیرممکن است. ما (گروه فلاح از سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی) جزء گروه‌هایی بودیم که به این جمع‌بندی رسیدیم که مبارزه مسلحانه روش بهتری است. استدلال ما همان استدلال «حزب ملل اسلامی» بود که بقیه رژیم را قدمای تفنگ، یک تجمع قانونی را سرکوب و برخوردهای خشن فیزیکی می‌کند، ما هم باید با همان روش با این رژیم مواجه شویم. اما امروز که با شما حرف می‌زنم جمع‌بندی من این است که مبارزه مسلحانه نتوانست گام مؤثری برای شتاب‌دادن به مبارزات و سرنگونی باشد. چه‌بسا فضای امنیتی را تشدید کرد و اگر این نوع مبارزه اتفاق نمی‌افتاد، چه‌بسا شاه زودتر سقوط می‌کرد. من به ملاقاتی اشاره می‌کنم که تابستان سال ۵۶ در نجف خدمت امام رسیدم. در گروه ما - فلاح - اختلافی ایجاد شد که برخی می‌گفتند روش برانداری، مسلحانه باشد و تعدادی آن را نادرست می‌دانستند. جمع‌بندی این شد که چون اکثرا مقلد امام خمینی بودیم نظر ایشان را جویا شویم. در دیدار، ایشان استدلال کردند که اگر بخواهیم توجه مردم را داشته باشیم باید کار فرهنگی کنیم و ذهن مردم را برای مبارزه آماده کنیم و با به‌هیچ‌وجه از طریق مبارزه مسلحانه امکان‌پذیر نیست. البته در آن مقطع هم فضا بازتر شده بود و راه مبارزه سیاسی هموارتر بود و حداقل در یک بازه زمانی کوتاه، کمی کار سیاسی امکان‌پذیر بود. اگرچه خودم عضو این گروه‌ها بودم، اما از مبرق بی‌نیم مبارزه مسلحانه با الگوبرداری از کسورهایی بود که مبارزه را به‌صورت مسلحانه انجام می‌دادند. درحالی‌که کشورما مستقل بود و نه تابع شوروی. کشوری که به وسیله خارجی دست‌نشانده مستعمره است یک راه‌حل برای آزادی دارد و در کشوری که دیکتاتور حکومت می‌کند، راه‌حل‌های دیگری را باید جست‌وجو کرد.

■ فکر نمی‌کنید شاه تحت‌تاثیر فشار کارتر و فضای بازی که او از حکومت ایران می‌خواست، تغییر می‌کرد؟

البته این نکته تا حدی قابل‌قبول است. تا پیش از روی‌کارآمدن دموکرات‌ها در ایالات متحده، فشار روی شاه به کار رفته است.

و صد البته با استخراج و بهره‌برداری از امکانات خداداد سرزمین ایران، میلیون‌ها سرپناه، میلیون‌ها اتومبیل و وسایل نقلیه، راه و راه‌آهن، هواپیما و فرودگاه، سدها، دانشگاه‌ها، سازه‌های عظیم، کارخانجات صنعتی و سایر مظاهر تمدن جدید برای استفاده مردم ایجاد شده است؛ امکاناتی که سرانجام کهنه و مستهلک و غیرقابل‌استفاده می‌شوند بدون آنکه دخایر خداداد فعالیت ایجاد دوباره داشته باشد یا این مظاهر تمدن جدید بتواند به تولید مجدد آنها کمک کند.

می‌توانیم بگوییم ایران از نعمت‌های خداداد دور حداقل تهی‌شدن است و به‌جای آن اجسام و کالاهای بی‌جان در سطح آن سنگینی می‌کند و پس از مدتی از حیز انتفاع خارج می‌شود. می‌توانیم بگوییم با ایران به‌مثابه یک کالای یک‌بارمصرف غیرقابل بازیابی عمل کرده‌ایم.

۲- مردم؛ وقتی می‌گوییم مردم یعنی همه مردم کشورمان اعم از کوچک و بزرگ، پیر و جوان، زن و مرد، مسلمان و غیرمسلمان، دارا و ندار، سنی و شیعه، ترک، تورکمن و کرد، بلوچ و فارس و... که البته در همه فرهنگ‌های کشورمان ارزش‌ها و اقوام‌واقسام آدم‌ها وجود دارد.

هرچند سهم استفاده مردم از مواهب کشورمان متفاوت است و برخی بسیار اندک و کمتر از حقشان از ذخایر کشور استفاده می‌کنند و برخی در استفاده از آن راه اسراف و تبذیر را می‌پیمایند؛ اما به‌هرحال وجود مشترک مردم کشورمان استفاده از ذخایر خدادادی کشور است و اگر به کل جمعیت بنگریم، می‌توانیم آن را به کودکی تشبیه کنیم که شیره جان مادرش را می‌مکد و برخی اطرافیان به مادر خرده می‌گیرند که چرا بیشتر و بیشتر از شیره جان خود را به طفل نمی‌خوراند. حال اگر این مادر پستان‌های متعدد داشته باشد و به تعداد پستان‌ها کودکان شیر او را بخورند، برخی که قوی‌ترند بیشتر و برخی کمتر می‌توانند از این شیره جان استفاده کنند.

امروز برخی بر اتومبیل ۲۰۰ هزارلاری از پول نفت سوار می‌شوند و برخی فقط بلیت مترو نصیب‌شان می‌شود.

امروز برخی از آپارتمان‌های سوپرلوکس یک هزار مترمربعی که مصالح آن از دلار نفتی تهیه شده استفاده می‌کنند و برخی از مکان‌های بسیار محقر که قابل‌اسکان نیست.

امروز برخی با ارزانی برق که با هزینه ارز نفت تولید می‌شود برای روشنایی خانه ۵۰ لامپ روشن می‌کنند و برخی به یک لامپ قناعت می‌کنند.

امروز برخی نسبی از غذای خود را که بعضا با پول نفت تهیه شده به دور می‌ریزند و برخی برای سد جوع آن را از سطل زباله می‌جویند.

امروز برخی کشاورزان ما با جاهای غیرمجاز عسیرو آب را می‌مکند و کف‌شکنی‌های متعدد می‌کنند تا آب را با نیروی برق بالا کشیده و به‌صورت غرقابی هندوانه و صیفی‌جات بکارند و به‌جای شیره کشور، آب هندوانه تهیه کنند و پوسته ذی‌قیمت آب نه زباله سرازیر شود.

صدها و هزاران مثال می‌توان آورد تا نشان داد چگونه شیره ایران مکیده می‌شود و به استفاده مردم می‌رسد. کاش این مصرف، عادلانه و به‌قدر از اسراف و تبذیر و بی‌عدالتی بود تا حداقل همه مردم از حداقل رفاه برخوردار می‌شدند و نه آنکه در تجدید دوره‌ای صرف تمتع‌های سیری‌ناپذیر طبقات برخوردار ناسپاس می‌شد.

مردم حق استفاده از مواهب الهی اهدایی و به‌ودیعه‌گذارده در سراسر کشور را دارند. اما این تمتع اولا باید مایه زایندگی و حفظ و بقای سرزمینی باشد و ثانیا همراه با عدالت و به دور از مخروبیت کوهی از مردم باشد. اگر سعدی می‌گوید در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر یک شکری واجب، اینک باید گفت در هر مکثی دو نقمت موجود است و بر هر یک توبه‌ای واجب.

البته نمی‌توان تقصیر را صرفا به گردن مردم انداخت و فقط آنان را متهم و سرزنش کرد اما حداقل بخشی از این قصور و گناه متوجه ایشان هم می‌شود و تقصیر و قصور بیشتر متوجه مکانی است که به هرچه بیشتر چربش‌شدن سفره همه می‌دمند و علاوه بر همه هزینه‌های کشور که برهفده‌ا خیار است، اختراعی به نام یارانه یکسان برای همه مردم را ارائه کرده و به همه مردم اعم از فقیر و غنی به‌صورت یکسان وجه نقد می‌دهند و نام آن را عدالت می‌گذارند. سال‌ها علمای اسلامی کشورمان مانند شهید مطهری، علامه‌طباطبایی، شهید بهشتی تلاش کردند بگویند عدالت تساوی نیست، تساوی تئوری مارکسیستی است و عدالت و قسط نظریه اسلامی و ایران ثابت کردند جمهوری اسلامی از این نظریه‌پردازان اسلامی بیروی نمی‌کند و جالب آنکه محرومان واقعی، بیماران مادام‌العمر، معلولان، زنان بی‌سرپرست که برخی تحت پوشش کمیته امداد(ره) و سازمان بهزیستی هستند و مخارج فوق‌العاده‌ای را درعین ناتوانی بدنی تحمل می‌کنند و بسیاری نیز تحت پوشش نیستند، با این‌یمنی مورد عنایت قرار گرفته‌اند.

حتی اگر استفاده از منابع ایران را برای تامین زندگی مردم صواب بدانیم، نمی‌توانیم از این تبعیض و بی‌عدالتی بی‌تفاوت گذر کنیم. اما به شرطی که مواهب دیگر زندگی مدرن استفاده کنند. این یک سوی موضوع است اما سوی دیگر آن است که جامعه و کشور باید اینها را آماده کند تا بکایک مردم از آن استفاده کنند. اما به مصداق نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود، باید این امکانات به وسیله مردم به‌وجود آید و با ارزش افزوده ثروت‌های کشور، ضمن حراست از آن مورد مدعای ملت شاه واقعا این‌قدر مقتدر نیستند که اندک فضای ایجادشده را هم دوباره ببندند. در آن شرایط اگر ما از بیرون از زندان هم باشیم نمی‌توان فعالیت خاصی انجام داد. بااین‌حال انگیزه‌های مذهبی باعث می‌شد به وظیفه خود فکر کنیم. که نتیجه‌دادن یک فعالیت.

■ یعنی معتقد هستید متحدان خارجی شاه هم به این باور رسیده بودند که نمی‌توان انقلاب را به تاخیر انداخت؟

بله، مثالی دیگر می‌زنم. هفتم دی؛ یعنی ۱۹ روز قبل از اینکه شاه در ۲۶ دی، ایران را ترک کند «توئیتوسکی»، نماینده زیسکار دستن، رئیس‌جمهور وقت فرانسه، با شاه ملاقات می‌کند. البته عقده وی از سفر به کشور ما، تهیه گزارشی از وضعیت کشور است. دولت فرانسه، گزارش بیرون از زندان هم باشیم نمی‌توان فعالیت خاصی انجام داد. بااین‌حال انگیزه‌های مذهبی باعث می‌شد به وظیفه خود فکر کنیم. که نتیجه‌دادن یک فعالیت.

■ یعنی معتقد هستید متحدان خارجی شاه هم به این باور رسیده بودند که نمی‌توان انقلاب را به تاخیر انداخت؟

بله، مثالی دیگر می‌زنم. هفتم دی؛ یعنی ۱۹ روز قبل از اینکه شاه در ۲۶ دی، ایران را ترک کند «توئیتوسکی»، نماینده زیسکار دستن، رئیس‌جمهور وقت فرانسه، با شاه ملاقات می‌کند. البته عقده وی از سفر به کشور ما، تهیه گزارشی از وضعیت کشور است. دولت فرانسه، گزارش بیرون از کشور را به‌تنهایی قانع‌کننده نمی‌دانست. در گزارش فرستاده فرانسه نوشته شده که شاه کاملا ناامید شده و جهه راهی برای او وجود ندارد و مترصد این است که آیا غرب ممکن است دست او را بگیرد یا نه؟ کنفرانس دوروزه گوادلوپ ۱۰ روز بعد تشکیل می‌شود و چهار کشور کلیدی جهان- آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان- تصمیم کلیدی خود را دو روز پس از آن به اطلاع شاه می‌رساند که او باید ایران را ترک کند. بحث آنها این است که انقلاب ایران دو راه‌حل دارد: نخست سرکوب و دیگری خروج شاه. برداشت من این است که شاه وقتی کفت صدای مردم ایران را شنیدم، قصد زمان‌خریدن و آزام‌کردن مردم را داشت و می‌خواست به هر قیمت قدرت را حفظ کند. او وقتی کشور را ترک می‌کند که غرب او را بی‌پشتیبانی نمی‌کند و در داخل هم تاکید می‌کرد که حتی دوستانش به وی پشت کرده‌اند. توئیتوسکی گزارشی داده که در کنفرانس گوادلوپ ارائه شد. او در گزارش، صحنه‌هایی را که دیده است، توضیح می‌دهد؛ اینکه شهر عملا دست شاه نیست و انقلابیون همه‌جا هستند. چگونه سفارت فرانسه و «ایرفرانس» و کشور فرانسه در داخل تهران و نزدیکان سیاسی به اندازه‌ای زیاد بود که هیچ‌گونه افق روشنی به چشم نمی‌خورد. من این خاطره را قبلا هم نقل کرده‌ام. برخی وقایع حتی باعث می‌شد ما در زندان، نسبت به تحولات جامعه هم ناامید شویم. همه زندانیان سیاسی بیرون از انقلاب اسلامی با من هم‌نظر هستند که سیاهترین دورانی که ما در زندان‌های ایران داشته‌ایم، سال‌های ۵۳ و ۵۴ است که حتی نمازجماعت‌خواندن در اکثر زندان‌ها ممنوع بود و اصطلاح «ملی‌کشی»- باب شده بود؛ یعنی مدت زندان یک فعال سیاسی به پایان نرسیده بود. اما او را آزاد نمی‌کردند. بار اینکه فردی که حزب رستاخیز را به راه می‌اندازد و به‌صراحت می‌گوید: «هرکس به دنبال کار حزبی است باید در این حزب باشد، اگرنه از کشور بروید» به فکر فضای باز و اصلاح خواهد افتاد. کمی دور از ذهن است. بله بعدها تحت فشار، شاه از تقاضای کارتر تبعیت کرد. دی ۵۶ من زندان بودم و در داخل زندان برای اولین‌بار به ما روزانه ارکان حزب رستاخیز را می‌دادند. من از خواندن سخنان شاه به‌شدت نگران شدم. گفته بود ما وارد دروازه‌های تمدن می‌شویم و چون در موضع قدرت هستیم به ایوبسیون اجازه می‌دهیم فعالیت کند. با خود می‌گفتم شاه واقعا این‌قدر مقتدر نیست که اندک فضای ایجادشده را هم دوباره ببندد. در آن شرایط اگر ما از بیرون از زندان هم باشیم نمی‌توان فعالیت خاصی انجام داد. بااین‌حال انگیزه‌های مذهبی باعث می‌شد به وظیفه خود فکر کنیم. که نتیجه‌دادن یک فعالیت.

■ یعنی معتقد هستید متحدان خارجی شاه هم به این باور رسیده بودند که نمی‌توان انقلاب را به تاخیر انداخت؟

ب- سیستم توزیع سراسری برق کشور؛ شبکه توزیع سراسری برق کشور، این انرژی پاک را به‌سهولت در اختیار مردم یا جامعه قرار داده که قاطبه مردم از آن استفاده می‌کنند و حق آن است که بکوییم دولت باید بهای بسیار بیشتری از مصرف‌کنندگان خانگی اصرافکننده اخذ کند.

ج- شبکه گاز سراسری: امروز شبکه گازرسانی گاز استحصالی از ایران را که بخش مهمی از آن از کف دریا حاصل می‌شود به اقصی نقاط کشور برده و قاطبه مردم‌مان به‌سهولت و به‌راحتی از گاز لوله‌کشی‌شده استفاده می‌کنند.

د- شبکه آب‌رسانی شهرها: دولت با صرف هزاران میلیارد تومان و احداث سدها و شبکه‌های آب‌رسانی شهری، در بیشتر شهرهای کشور شبکه آب‌رسانی خانگی ایجاد کرده و آب تصفیه‌شده را به قیمت ناچیز به مردم می‌رساند.

هـ- شبکه سوخت‌رسانی: دولت از طریق شرکت پالایش و پخش فراورده‌های نفتی شبکه توزیع و تحویل سوخت به‌ویژه بنزین و گازوئیل را ایجاد کرده و به هرکس هر مقدار که می‌خواهد با قیمت پایین تحویل می‌دهد و تقریبا هیچ‌کس نیست که نتواند از سوخت دولتی استفاده کند و در حقیقت دولت به نام رفاه مردم، بنزین کم‌قیمت را که از شیره‌های جان ایران است و حتی با دلار نفتی وارداتِ مردم کشور، بدون حساب به مردم می‌دهد تا دود آن به چشم خودشان و مردم برود!

و- تمهیدات تامین غذا برای مردم: دولت برای رفع کمبودها نوعا از طریق شرکت بازرگانی دولتی و وزارت کشاورزی اقدام به واردات و خرید تضمینی مواد غذایی از جمله گندم، گوشت، برنج و سایر محصولات اصلی کشاورزی می‌کند تا غذای مردم در تنگنا نیفتد.

ی- حقوق بازنشستگان وسایل بهداشت و تامین اجتماعی هر چند نوعا از طریق کارکنان دولت و بخش خصوصی درصدی به‌عنوان بازنشستگی می‌شود. اما کیست نداند بخش اعظمی از مستمری بازنشستگان از بودجه جاری دولت پرداخت می‌شود.

البته دولت خدمات دیگری هم به مردم ارائه می‌کند که ذکر آن به درازا می‌انجامد و صدالبته چنین وانمود شده که دولت وظیفه دارد خدمات بیشتر فزونی مردم را در دست گیرد و روزبه‌روز فشار بر دولت برای ارائه خدمات بیشتر فزونی می‌گیرد.

این افزایش فشار نوعا از سوی جریان‌های مخالف دولت اصلاحات و اینک بازدهم است تا دولت را هر چه بیشتر در تنگنا قرار داده و مردم را از دولت مایوس کند.

البته این فشارها در دولت نهم و دهم وجود نداشت، چراکه این دولت خود وعده همه‌چیز را به مردم می‌داد و هرچه بیشتر به بار دولت اضافه می‌کرد تا دولت‌های بعدی در تنگنای هرچه بیشتر قرار گیرند. آنچه در طول سال‌های گذشته اتفاق افتاده و توقع مردم از دولت‌ها را افزون کرده، طرح موضوع «نوکری مردم» است و مسئولان دائما خود را «نوکر»، «نوکرتر» و «نوکرترین» مردم اعلام کرده‌اند و این بیشتر از زبان کسانی شنیده می‌شود که درهای اتاق‌های خود را بسته و مردم و حتی مسئولان سازمان‌های دیگر راهی به درون آن ندارند.

دولت همه این خدمات را به ارای تخریب ایران انجام می‌دهد تا در برابر تخریب ایران سکوت می‌کند یا فقط به اظهار تاسف بسنده می‌کند ولی کرنه دولتی که توانست تجاوز عراق و چوب حمایت‌های بین‌المللی، توطئه‌های داخلی و تجاوزات تروریستی تکفیری‌ها را مهار کند، چگونه نمی‌تواند اجازه حرف‌های غیرمجاز را در تمدن، از قاچاق جلوگیری کند، سیستم فاصلاب‌های شهری را ایجاد و به تصفیه‌خانه بیوند دهد، جنگل‌ها را حراست و خاطبان را کوشمالی دهد، سیستم آبیاری کشاورزی را اصلاح و به‌روز کند، حق مالکیت‌های تالاب‌ها و دریاچه‌ها را احیا کند و در نقاط کم‌آب حیاتِ احداث مراکز پیمصرف آب را ندهد.

می‌بینیم دولت به طور سنتی نشان می‌دهد که در ارائه خدمات بیشترپیشتر می‌کند و تعهدات زیادی را متکفل می‌شود و حتی در ارائه خدمات بیشتر می‌کند اما این جار چیزی را از درآمد. امروز بیست‌وپنجم شهریور ۲۵۳۴ است، مراسم تاج‌گذاری در چنین روزی انجام شد. نوشتن از آن جشن، پس از سال سیوم، هر سال به دوش من بوده و همه از بالا تا پایین از مقاله‌هایم تعریف و تمجید کرده‌اند. اما الان دلم کواهی می‌دهد که خبرهای خوشی در راه نیست.

با تمام‌شدن مقاله، احساس یک آدم مرده را پیدا کرده‌ام. اینکه خطاب به شاه چه چیزهایی نوشتم. توصیفش کمی سخت است. بدتر از آن این است که مدیرم جان در این سال‌ها به من اعتماد کرده که نوشته‌های مرا نخوانده به چاپ می‌سپارد.

«ژاله» را در شلوغی میدان پیدا نمی‌کنم. دیدار او آبی است بر آتش سینه‌ام. به او نزدیک می‌شوم. در کنار کمی جستم که عمیقا دوستش دارم. او ضلع شرقی میدان. کنار مسجدی ایستاده که نامش را فراموش کردم‌ام. شوقی در چهره‌اش می‌بینم. او چیزی هم در دست دارد. سوار می‌شود:

- سلام جمشیدجان... چطوری؟

- سلام عزیزم ... بدک نیستم.

ژاله از همان ابتدای دیدار، حس می‌کند که من حال همیشگی‌ام را نداریم. به چشمانم می‌نگرد:

- خب چی خراب شده؟ چرا نمی‌تونی ناراحتی‌ات رو پنهان کنی؟

- کمی خستم‌ژاله. کارم سنگین شده.

- منم جای خوبی نیستم. مجله شده زنگ‌نمی‌ناله.

- اوضاع عجیبی شده... چیز کدوم قطار بریم ژاله جان؟

- برو بابی... روزولت خلوته... راستی ایناروو خریدم، خوشگل؟ بلوز و دامن به رنگ کالباسی تنپوشه؟

از خریدش استقبال می‌کنم ولی تشویش خاطر رهایم نمی‌کند... سر تقاطع تخت‌جمشید، به سمت راست می‌بیچیم تا سینماهای بیشتری در مسیر ببینیم و به تماشای یک فیلم خوب برویم. ژاله با یخش رادیوی ماشین مرا روز تا روشنش کند. من کمکش می‌کنم. کوبنده معروفی با آبوتاب فراوان اخبار نیمروزی را می‌خواند:

- ... شاهنشاه آریامهر فرمودند افراد زائد. دیگر جایی در تولید ندارند آنها را باید جابه‌جا یا بازخرید کرد. معظمله افزودند مبارزه با فساد امری دائمی است از بالاترین مقامات تا مردم عادی، هر کسی که زائد است باید طرد شود...

گویا شخص اول مملکت به من دشنام می‌دهد. از کنار سینما بازاموت می‌گذریم؛ می‌خوانم «قمارباز سین‌سیتائی». هیچ‌کدام تمایل نشان نمی‌دهیم. پس به سمت خیابان بالا می‌پیچم و سینمایی نزدیک به میدان ولیعهد که نقاشی تمام‌قدی از یک بازیگر دیده می‌شود که صفحه کوچه را بزرگ‌ها اما قشنگ نیست. همچنان مسیر را به شمال خیابان ادامه می‌دهم و با سینما آلانتیک روبه‌رو می‌شوم که فیلم ایرانی «سرسپرده» با شرکت یک زن بلوند خارجی را اکران کرده است. کلمه سرسپرده را با ناراحتی ادا می‌کنم. حس تلخ مرا ناراحت می‌کند:

- نمی‌خواد بالاتر بری؛ سر آریامهر بیچه پایین! ژاله این بار بخش نوار کاست را روش می‌کند:

- پس از تو نمونم برای خدا/تو مرگ دلم را ببین و برو

چو طوفان سنگی زخاک غم/کل هستیم را بچین و برو

صدا مرا مقلب می‌کند. راه رفته را مرور می‌کردم. ژاله می‌خواهد بداند چرا حال من بد است و من نمی‌توانم از او حرفی بزنم. بغضم سنگین می‌شود. نمی‌توانم به‌راحتی نفس بکشم؛ از «پهلوی» به سمت «ایوانت» می‌پیچیم. بلوار خنک‌تر است و خبر از پاییز سرد